

در پاسخ به پرسش: روشنگری چیست؟

نوشته‌ی ایمانوئل کانت

ترجمه‌ی یدالله موقن

IMMANUEL KANT

An Answer to the Question: What is Enlightenment? (1784)

Translated into Persian by Yadollah Moughen

یادداشت مترجم

ترجمه‌های متعددی به زبان انگلیسی از مقاله‌ی مشهور کانت «در پاسخ به پرسش: روشنگری چیست؟» موجودند. مترجم این ترجمه‌ها را در اختیار داشته و از آنها سود برده است. علاوه بر اینها متن آلمانی مقاله‌ی کانت را در مجموعه آثار کانت (ویراسته‌ی ارنست کاسیرر و همکارانش) نیز مد نظر داشته است. کاسیرر مدعی است که فلسفه‌ی کانت قله‌ی فلسفه‌ی روشنگری است و در نقدی که بر کتاب هایدگر: «کانت و مساله‌ی متافیزیک» نوشته می‌گوید که کانت فیلسوف روشنگری بود و فیلسوف روشنگری باقی می‌ماند اگر این طور باشد پس دانستن نظر کانت در باره‌ی روشنگری اهمیت بسیار دارد. در این مقاله کانت به روشن‌ترین وجه رویه‌ی قاطع عقلی فلسفه‌ی روشنگری و نیز خصوصیت تاریخی آن و مأموریتش را بیان می‌کند. فلسفه‌ی روشنگری در برابر بینش قرون وسطایی، که ادعا می‌کرد قدرت خود را از اعتقاد به وحی انبیای بنی اسرائیل و عیسی بن مریم به دست می‌آورد و عمدتاً از طریق سنت و حکومت‌های تئوکراتیک پشتیبانی می‌شد، بینش دیگری را می‌گذارد که بر خرد و قدرتهای فهم استوار است. اندیشه‌ی اساسی که زیر ساخت همه‌ی گرایشهای روشنگری است این اعتقاد است که فهم بشر بر پایه‌ی قدرت خود و بدون کمک فوق طبیعی، توانایی درک سیستم جهان را دارد و این شیوه‌ی تازه‌ی فهم جهان به شیوه‌ی تازه‌ای برای سلطه‌ی بر جهان می‌انجامد. روشنگری برای شناخت جهانشمول این اصل (یعنی توانایی

فهم بشر برای درک جهان طبیعی و جهان انسانی) در قلمروهای علوم طبیعی و عقلی یعنی در قلمرو فیزیک و اخلاق، در فلسفه‌ی دین، تاریخ، حقوق و سیاست به پژوهش می‌پردازد. مطالعه‌ی کتاب: ارنست کاسیرر: فلسفه‌ی روشنگری ترجمه‌ی یدالله موقن (تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۷۰، چاپ دوم ۱۳۸۲) برای فهم این مقاله و نیز درک کل جنبش روشنگری ضروری است. مطالعه‌ی مصاحبه‌ی من با عنوان: «مبانی فلسفه‌ی روشنگری» که در همین سایت نیز آمده است شاید برای فهم مقاله‌ی کانت مفید باشد.

×

روشنگری خروج انسان از صغارتی است که خود بر خویش تحمیل کرده است. صغارت، ناتوانی در به کار بردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری است. این صغارت خود-تحمیلی است اگر علت آن نه در سفیه بودن بلکه در فقدان عزم و شهامت در به کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگری باشد. شعار روشنگری این است: *Sapere Aude* «در به کار گیری فهم خود شهامت داشته باش!»

تنبلی و بزدلی دلایلی هستند بر این که چرا بخش بزرگی از انسانها، زمانی طولانی پس از آن که طبیعت، آنان را به بلوغ جسمی رسانده و از یوغ قیمومت دیگران آزاد کرده است همچنان با خرسندی در همه‌ی عمر صغیر می‌مانند؛ و نیز به همین دلایل است که چرا برای دیگران چنان آسان است که خود را قیم آنان کنند.

چه راحت است صغیر بودن! [آدم صغیر پیش خود چنین استدلال می‌کند که] اگر کتابی داشته باشم [منظور کتاب مقدس است] که به جای فهم عمل کند، اگر کشیشی داشته باشم که به جای وجدانم عمل کند و اگر پزشکی داشته باشم که به من بگوید که چه چیزهایی بخورم و چه چیزهایی نخورم و... در این صورت نیازی ندارم که به خود زحمت دهم. اصلاً احتیاجی ندارم که بیندیشم؛ تا وقتی پول دارم دیگران جور مرا می‌کشند. قیم‌هایی که از سر خیرخواهی، سرپرستی انسانهای صغیر را بر عهده گرفته اند زود در می‌یابند که بخش اعظم نوع بشر (شامل تمامی جنس لطیف) برداشتن گام به سوی بلوغ ذهنی را نه تنها دشوار بلکه بسیار خطرناک می‌دانند.

قیمه‌ها پس از آن که گاوآن خود را رام کردند و مطمئن شدند که این زبان بسته‌های مطیع و سر به راه بدون یوغی که بر گردن دارند گامی بر نخواهند داشت، آنان را بر حذر می‌دارند که مبادا این یوغ را از گردن خود بیفکنند و آزادانه گام بردارند؛ چون در آن صورت، خطر آنان را تهدید خواهد کرد. اما این خطر واقعاً چندان بزرگ نیست؛ زیرا پس از آن که آنان چند بار بر زمین خوردند قطعاً سرانجام راه رفتن را فرا می‌گیرند، اما یک بار زمین خوردن، انسانها را چنان ترسو و وحشت زده می‌کند که دیگر نمی‌کوشند تا بر پای خود بایستند و بی کمک دیگران گام بردارند.

از این رو برای فرد دشوار است که از صغیربودن که فطرت او شده است خود را بیرون آورد. او از صغیربودن خویش خرسند است و در وضع کنونی اش از به کار بردن فهم خود واقعاً ناتوان است؛ زیرا تاکنون هیچ کس اجازه‌ی چنین کاری را به او نداده است.

قوانین و اعتقادات جزمی که ابزارهای مکانیکی برای استفاده (یا بیشتر سوء استفاده‌ی) عقلانی از مواهب طبیعی بشرند، بندهایی هستند که صغیربودن فرد را دائمی می‌کنند. حتی اگر کسی بتواند این بندها را بگسلد در آن صورت هنوز هم در پریدن از روی گودالی بسیار باریک مردد است، چون که او به این نوع آزادی خو نگرفته است، در نتیجه فقط معدودی از انسانها موفق شده اند که ذهن خود را بیورند و از صغارت بیرون آیند و راهی مطمئن در پیش گیرند.

اما احتمال این که عامه‌ی مردم خود را روشن اندیش کنند بسیار است؛ در حقیقت، اگر آزادی داده شود، روشنگری تقریباً گریز ناپذیر می‌شود. چون حتی در میان کسانی که به عنوان نگهبانان توده‌های عوام برگزیده شده اند همیشه متفکرانی مستقل اندیش هستند که یوغ صغارت را از گردن خود به دور می‌افکنند و روح درک عقلانی را در خصوص منزلت و حیثیت خویش و نیز در مورد وظیفه‌ی هر انسانی که دیگر صغیر نباشد و مستقل بیندیشد می‌گسترند.

اما به ویژه این موضوع را باید در نظر داشت که توده‌ها را که برای نخستین بار قیمه‌ها زیر یوغ برده اند ممکن است آن قیمه‌هایی تحریکشان کنند که ابداً توانایی روشن شدن را ندارند و توده‌ها نیز همه‌ی قیمه‌ها را ناگزیر سازند که زیر یوغ بمانند؛ زیرا ابداع خرافات چنان اثر زیان آوری دارد که ممکن است خرافات از ابداع کنندگان خود یا از اعقاب آنان انتقام بگیرد. از این رو توده‌ها را فقط به کندی می‌توان روشن کرد. شاید یک انقلاب به خودکامگی فردی یا به رژیم ستمگر یا چپاولگر پایان دهد؛ اما انقلاب هرگز نمی‌تواند در شیوه‌های اندیشه، اصلاح واقعی به وجود آورد؛ بلکه بر

عکس، خرافات جدیدی که جای خرافات پیشین را می‌گیرند، برای کنترل توده‌ی بی فکر، یوغ عبودیت تازه ای را به گردن او می‌افکنند.

برای روشنگری از آن نوعی که گفتم فقط نیاز به آزادی است، آن هم آن نوع آزادی که از همه‌ی انواع آزادیها، کمترین خطر را دارد؛ یعنی آزادی در به کارگیری عمومی خرد خود در همه‌ی امور.

اما از همه سو این فریاد را می‌شنویم که: چون و چرا مکن! افسر به زیردست خود می‌گوید: چون و چرا مکن! مشق کن؛ مأمور مالیات می‌گوید: چون و چرا مکن! مالیات را بپرداز؛ کشیش می‌گوید: چون و چرا مکن! ایمان داشته باش. (اما در جهان، فرمانروایی هست که می‌گوید تا می‌توانی درباره‌ی هر چه دلت می‌خواهد چون و چرا کن؛ ولی فقط فرمانبردار باش). همه‌ی اینها به معنای محدودیت‌هایی هستند که همه جا بر آزادی تحمیل می‌شوند. اما کدام محدودیت سدّ و مانع روشنگری می‌شود و کدام محدودیت نه تنها در راه روشنگری سدّ و مانع ایجاد نمی‌کند بلکه موجب پیشرفت روشنگری نیز می‌شود؟

پاسخ من این است: به کارگیری عمومی از خرد خود باید همیشه آزاد باشد و فقط همین نوع به کارگیری خرد است که می‌تواند روشنگری را به میان مردم ببرد.

اما از سوی دیگر، دامن‌های به کارگیری خصوصی خرد را اغلب می‌توان خیلی محدود کرد بی آن که مانع پیشرفت روشنگری شود. منظور من از اصطلاح به کارگیری عمومی خرد، به کارگیری بی است که یک پژوهشگر از خرد خود می‌کند تا با مردمان با سواد سخن گوید. و مقصود من از اصطلاح به کارگیری خصوصی خرد، آن نوع به کارگیری خرد است که یک شخص مثلاً در مقام کارمند اداره یا شاغل در یک مؤسسه در امور شغلی خود از خرد خویش می‌کند.

اکنون در بسیاری امور که در خدمت منافع اجتماعی انجام می‌گیرند وجود نوعی مکانیسم ضروری شده است که از طریق آن بعضی از اعضای اجتماع به شیوه ای کاملاً منفعلانه رفتار کنند، به طوری که حکومت بتواند از طریق این هم رأیی مصنوعی، آنان را به سوی مقاصد عمومی هدایت کند یا لاقلاً از نابود کردن این مقاصد بازشان دارد. مسلماً در اینجا نباید چون و چرا کرد بلکه برعکس، باید فرمانبردار بود. اما تا آنجا که این فرد یا آن فرد، که بخشی از این ماشین اداری است، خود را عضوی از اجتماع، به منزله‌ی یک کل، می‌شناسد تا حتی خود را عضوی از جامعه‌ی جهانی می‌داند، پس می‌تواند در مقام یک پژوهشگر، به معنای اخص آن، از طریق نوشتن با عموم مردم سخن گوید و در

این مقام مسلماً می‌تواند در امور چون و چرا کند بی آن که با این کار به آن اموری زیان برساند که به عنوان عضوی منفعل در ماشین اداری مسئولش است. بنابراین فاجعه بار خواهد بود اگر افسری در حین انجام وظیفه در درست یا مفید بودن فرمان بالادستی خود چون و چرا کند. او باید از فرمان اطاعت کند اما عادلانه نخواهد بود اگر او را، در مقام یک پژوهشگر، از بازگو کردن خطاهایی که در ارتش وجود دارند باز داشت یا مانع از قرار گرفتن این خطاها در برابر عموم مردم برای داوری شد.

شهروند نمی‌تواند از پرداخت مالیات‌هایی که بر او بسته اند سرباز زند، در حقیقت، وقتی که او باید این مالیات‌ها را بپردازد انتقاد از اخذ آنها موضوع بی‌ربطی است و نپرداختن آنها می‌تواند جرم تلقی شود و او مجازات شود (زیرا نپرداختن مالیات‌ها می‌تواند به نافرمانی عمومی بینجامد). اما همین شخص در مقام یک پژوهشگر می‌تواند نظر خود را درباره‌ی ناروا یا حتی ناعادلانه بودن اخذ چنین مالیات‌هایی به گوش عموم مردم برساند و او با این کار به هیچ وجه برخلاف وظیفه‌ی مدنی خود عمل نکرده است. همین طور نیز کشیش مقید است که طبق اعتقادات همان کلیسایی که در استخدامش است به طلبه‌ها و مؤمنان حوزه‌ی کلیسای خود تعلیم دهد، زیرا براساس همین سرسپردگی، او را برای تعلیم دادن و وعظ کردن استخدام کرده اند. اما او در مقام یک پژوهشگر، آزادی کامل دارد، و در حقیقت وظیفه دارد، که همه‌ی آن اندیشه‌هایی را که با نیت خیر دقیقاً بررسی کرده و نتایجی که درباره‌ی جنبه‌های غلط اعتقادات کلیسایش بدانها رسیده است و نیز پیشنهادهای خود را برای بهتر کردن امور دینی و کلیسایی به اطلاع مردم برساند. در این باره هیچ چیز نمی‌تواند بار سنگینی بر وجدانش بگذارد. زیرا آنچه را او به دلیل مقامش به عنوان خادم کلیسا وعظ می‌کند یا تعلیم می‌دهد چیزهایی هستند که او در گزینش آنها هیچ اختیاری ندارد؛ بلکه تحت راهنمایی دیگران و به نام دیگران، آنها را تعلیم می‌دهد یا وعظ می‌کند. مثلاً او در وعظ‌های خود خواهد گفت که: «کلیسای ما به این دلایل به این تعلیم یا آن تعلیم اعتقاد دارد و آنها را به کار می‌بندد». او بدین وسیله برای مؤمنان عضو کلیسایش همه‌ی کاربردهای عملی احکام را برمی‌شمارد که شاید خود او کاملاً به آنها اعتقاد نداشته باشد، با این وصف می‌تواند این کاربردهای عملی را بازگو کند؛ زیرا کاملاً غیرممکن نیست که در آنها حقیقتی نهفته باشد و چیزی مغایر با ذات دین در آنها پیدا نشود.

اما چنانچه او معتقد باشد که می‌تواند در آنها چیزهایی بیابد که مغایر با ذات دین اند در آن صورت دیگر نمی‌تواند با وجدانی آسوده در مقام خویش باقی بماند بلکه باید از مقام خود کناره گیری کند. بنابراین واعظی که استخدام شده تا در جمع مؤمنان وعظ کند صرفاً خرد خود را به طور خصوصی

به کار می‌گیرد، زیرا هر قدر هم که جمع مؤمنان زیاد باشد، باز هم در اینجا به کارگیری خرد جنبه‌ی خانگی [و خصوصی دارد نه عمومی]. از این لحاظ، او در مقام یک کشیش آزاد نیست و نمی‌تواند هم باشد؛ زیرا او طبق مقررات کس دیگری عمل می‌کند.

اما برعکس، همین کشیش به عنوان پژوهشگری که از طریق نوشته‌های خود با عموم سخن می‌گوید، که این عموم می‌تواند حتی مردم کل جهان نیز باشد، در به کارگیری خرد خود به طور عمومی از آزادی نامحدودی برخوردار است تا بتواند تواناییهای عقلانی خود را به کار برد و هر آنچه را در ذهن دارد بیان کند. زیرا حتی اگر قیّم‌های دینی مردم، خود بخواهند که صغیر بمانند، بیهوده است و این خواست آنان فقط امور بیهوده را تداوم می‌بخشد.

اما آیا انجمنی از کشیشان یا مجمعی کلیسایی و یا دسته‌ی کشیشان مقدس پرسبتری (Presbytery) (که در هلند چنین عنوانی دارند) می‌تواند با مقید کردن خود به تعالیمی تغییرناپذیر و از طریق سوگند خوردن، مشروعیت پیدا کند تا قیّمومت بر اعضای خود و از طریق آنان، قیّمومت بر همه‌ی مردم را برای همیشه تضمین کند؟ پاسخ من این است که این کار غیرممکن است. زیرا هدف چنین قراردادی که مسدود کردن همیشگی راه روشنگری بیشتر نژاد بشر است، مطلقاً پوچ و باطل است؛ حتی اگر این قرارداد را عالیت‌ترین مقام کشور، شورای سلطنت و محکمترین پیمان نامه‌های صلح تأیید و تصویب کرده باشند. چون هیچ عصری نمی‌تواند خود را در بند کند تا چه رسد به آن که برای اعصار بعدی مقرر بدارد که باید در شرایطی گذاشته شوند که بر ایشان ناممکن شود که دامنه‌ی شناخت خود را وسیعتر کنند (به ویژه در جایی که موضوع مهمی مانند روشنگری در میان است)؛ یعنی رهایی بشر از خطاها یا به طور کلی افزایش روشن شدن او. در بند کردن اعصار بعدی جنایتی بر ضد بشریت است که سرنوشت اساسی او دقیقاً در چنین پیشرفتی قرار دارد؛ در نتیجه نسلهای بعدی کاملاً حق دارند که چنین توافق نامه‌هایی را نامعتبر و جنایتکارانه بشناسند و آنها را باطل اعلام کنند. معیار چیزی که مردم بتوانند بر سر آن، به منزله‌ی قانون، به توافق برسند در این پرسش است: آیا آنان می‌توانند چنین قانونی را بر خود تحمیل کنند؟ البته ممکن است که برای به جلو انداختن وضع بهتری از امور، نظم دینی موقتی را برای مدت زمانی کوتاه و معین در بعضی جماعت‌های کلیسایی برقرار کنند، ولی باید به همه‌ی شهروندان، و به ویژه به روحانیان، که مقام پژوهشگر را دارند، آزادی خرده گیری عمومی از نارسایی‌های نهادهای دینی موجود را از طریق نوشتن بدهند. این نظم دینی موقت می‌تواند تا وقتی ادامه پیدا کند که بصیرت درباره‌ی سرشت این امور چنان آشکار و گسترده شده باشد که مردم (اگر نه متفقاً) لاقلاً با وفاق عمومی صدای خود را به گوش شهریار برسانند که او این جماعت‌های دینی را در کنف حمایت خود بگیرد که می‌خواهند

طبق بصیرت جدیدی که به دست آورده اند نهادهای دینی جدیدی بر پادارند و خود را مجدداً سازمان دهند. ولی در مقابل نیز، جماعتهای دینی جدید حق مداخله در امور آن گروه از جماعتهای دینی را ندارند که می‌خواهند همچون پیش امور خود را اداره کنند. اما آنچه در این میان اکیدا ممنوع است این است که اجازه داده شود که این جماعتهای دینی جدید در یک سازمان دینی متشکل شوند که اساسنامه دایمی اش این باشد که هیچ کس حق ندارد که به طور علنی و عمومی این اساسنامه را مورد چون و چرا قرار دهد؛ حتی اگر مدت این اجازه، از طول حیات یک شخص بیشتر نباشد. چون اگر چنین شود، در پیشرفت انسانیت به سوی اصلاح، دوره ای از زمان عاطل می‌شود و این، به زیان نسل‌های آینده است. بنابراین شکل سازمانی دینی بر پایه‌ی چنین اساسنامه ای باید ممنوع باشد. شخصی ممکن است (برای مدت زمان کوتاهی) آنچه را باید بداند، یعنی روشنگری را، برای خود به عقب اندازد، اما اگر روشنگری را برای آیندگان و حتی برای خود به طور دایمی مردود بداند حقوق مقدس نوع بشر را نقض و پایمال کرده است. فرمان این نوعی را که مردم نمی‌توانند برای خود وضع کنند مسلماً شه‌ریار نیز نمی‌تواند آن را بر مردم تحمیل کند؛ زیرا مرجعیت قانونگذاری او بر پایه‌ی اراده‌ی جمعی مردم است و این اراده در شخص او تمرکز یافته است.

اگر شه‌ریار در این اراده، بهبودی حقیقی یا مورد نظر را در اوضاع اجتماعی ببیند که همگام با نظم مدنی است : پس می‌تواند اتباع خود را آزاد بگذارد تا آنچه را برای رستگاری خود ضروری می‌دانند انجام دهند، زیرا مداخله در امور وجدانی اتباع کار فرمانروا نیست. اما فرمانروا باید از مداخله‌ی زورگویانه‌ی هر فردی در امور وجدانی دیگر افراد ممانعت به عمل آورد، او باید تا آنجا که در توان دارد شرایطی را به وجود آورد که اتباع بتوانند آنچه را برای رستگاری خود بهترین می‌دانند در یابند و انجام دهند. اگر فرمانروایی در امور وجدانی اتباعش مداخله کند از فر و شکوهش کاسته می‌شود، زیرا در نوشته‌های اتباعش که نظرات خود را بیان می‌کنند او می‌تواند میزان محبوبیت حکومتش را بسنجد. اما اگر او در چنین اموری مداخله کند و نوشته‌های اتباعش را که می‌کوشند اندیشه‌های دینی خود را بیان کنند تحت نظارت حکومت قرار دهد و یا این کار را زیر نظر خود انجام دهد، در آن صورت او این سرزنش را به جان خریده است که: «امپراتور بالاتر از دستور زبان دانان نیست»؛ و حتی از این بدتر، اگر او در کشور خود از استبداد دینی چند روحانی مستبد بر دیگر اتباعش پشتیبانی کند، مرجعیت خود را به عنوان عالی‌ترین حکم بر باد می‌دهد.

اگر اکنون بپرسند که : «آیا ما در حال حاضر در عصری روشن اندیش زندگی می‌کنیم؟» پاسخ آن این است : «نه، اما در عصر روشنگری به سر می‌بریم». اما در اوضاع کنونی بسیار چیزها که

وجودشان لازم اند که انسانها، به منزله‌ی یک کل، بتوانند یا حتی خود را در وضعیتی قرار دهند که به آسانی بتوانند بدون راهنمایی بیرونی و با اعتماد به نفس، فهم خود را در موضوعهای دینی به کار برند، وجود ندارند. اما نشانه‌های روشنی در دست اند که نشان می‌دهند راه برای انسانها گشوده شده است که آزادانه در این جهت به پیش روند. موانع در راه روشنگری عمومی — یعنی در راه رهایی انسانها از صغارت خود — تحمیلی، بتدریج از میان برداشته می‌شوند. از این لحاظ، این عصر، عصر روشنگری و قرن فردریک است.

شاهزاده ای که کسرشأن خود نمی‌داند که بگوید وظیفه اش این نیست که در امور دینی اتباعش مداخله کند بلکه وظیفه اش این است که به آنان در امور دینی شان آزادی کامل بدهد — او حتی عنوان غرور آمیز تولرانت (مداراگر دینی) را نپذیرفته است — چون این شاهزاده، خودش روشن اندیش است و شایسته‌ی این است که نسل کنونی و نسل‌های آینده او را به عنوان شخصی بستایند که برای نخستین بار — لاقلاً تا آنجا که به حکومت او ارتباط می‌یابد — نوع بشر را از صغارت آزاد ساخته و همه را آزاد گذاشته است تا خرد خود را در همه‌ی امور وجدانی، آزادانه به کار گیرند. تحت فرمانروایی این شاهزاده، کشیشان مقدس در مقام خودشان، به عنوان پژوهشگر، توانسته اند به دور از هر گونه تعصب و پیشداوری نسبت به وظایف رسمی کلیسایی شان، آزادانه و علنی نظرات و نتایج تحقیقات خود را — حتی در مواردی که پژوهشهایشان با تعالیم پذیرفته شده در کلیسایشان گهگاه مغایرتهایی داشته اند — برای بررسی دقیق در برابر چشم جهانیان بگذارند. به کسانی که اشتغالشان محدودیتی در پژوهشهایشان ایجاد نمی‌کند حتی آزادی بیشتری داده می‌شود. این روح آزادی حتی به خارج از مرزها نیز گسترش یافته است، حتی در جاهایی که باید در برابر موانع بیرونی، که حکومتها بر اثر درک نادرستشان از وظایفشان برپا داشته اند، مبارزه کند. به چنین حکومتهایی می‌توان فرمانروایی این شاهزاده را به عنوان گواهی درخشان نشان داد و به آنها تفهیم کرد که چگونه وجود آزادی به هیچ وجه سبب به هم خوردن نظم و هماهنگی عمومی نمی‌شود. اگر موانع بازدارنده‌ی عمدی برای نگاه داشتن انسانها در وضع توحش به کار گرفته نشوند، آنان به تدریج از حالت توحش بیرون خواهند آمد.

من کانون روشنگری را امور دینی دانسته‌ام؛ یعنی روشنگری را خروج انسان از صغارتی دانسته‌ام که خود بر خویش، بیش از همه در امور دینی، تحمیل کرده است؛ زیرا، نخست این که فرمانروایان ما هیچ علاقه ای ندارند که در امور هنری و علوم، نقش قیم اتباعشان را بر عهده بگیرند.

دوم این که صغارت دینی هم زیان بارترین و هم ننگین ترین نوع صغارت است. اما شیوه‌ی تفکر آن شخصی که اکنون در رأس دولت قرار دارد مایل به روشنگری در مباحث دینی نیز هست. همچنان که خواهان آزادی در قلمروهای علم و هنر است و می‌خواهد که این آزادی‌ها حتی از این قلمروها فراتر روند؛ زیرا دریافته است که آزادی هیچ خطری برای قانون گذاریش ندارد. بنابراین اجازه می‌دهد که اتباعش خرد خود را به طور عمومی به کار برند و اندیشه‌های خود را در باره‌ی وضع قوانین بهتر در برابر جهانیان بگذارند؛ حتی اگر این کار مستلزم انتقاد صریح و بی پرده از قوانین جاری باشد، ما در برابر خود چنین نمونه‌ی درخشانی را داریم. از این لحاظ هیچ شهریاری سربلندتر از او نیست و از همین روست که به او افتخار می‌کنیم.

اما فقط فرمانروایی که خودش روشن اندیش است و از توهّمات وحشتی ندارد- چون ارتشی بزرگ و منضبط زیر فرمان دارد که آرامش عمومی را تضمین می‌کند- می‌تواند سخنی بگوید که هیچ حکومت جمهوری جرأت گفتنش را ندارد: «درباره‌ی هر آنچه دلت می‌خواهد تا می‌توانی چون و چرا کن اما فرمانبردار باش». در اینجا نیز مانند دیگر جاها هنگامی که امور را از چشم اندازی وسیع می‌نگریم انگاره‌ای غریب و نامنتظره در امور بشری نمایان می‌شود؛ انگاره‌ای که در آن همه چیز تقریباً حالت پارادوکسی دارد. به نظر می‌رسد که آزادی مدنی گسترده، برای آزادی اندیشه مناسب تر باشد؛ اما آزادی مدنی گسترده، موانعی بر طرف ناشدنی برای آزادی اندیشه ایجاد می‌کند. برعکس، آزادی مدنی محدود، جای کافی به آزادی اندیشه می‌دهد تا بتواند دامنه‌ی خود را کاملاً گسترش دهد. همان گونه که طبیعت، مغز را، که دلسوزانه از آن مراقبت می‌کرده است، زیر پوسته‌ی سخت می‌پروراند، همین طور نیز دلبستگی به اندیشیدن آزاد و خواست آزاد اندیشی می‌بالد و به تدریج بر ذهنیت مردم اثر می‌گذارد (و از این طریق، بیش از پیش، آنان را توانا می‌سازد که آزادانه عمل کنند). این آزادی حتی اصول حکومتها را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد؛ زیرا حکومتها در خواهند یافت که به نفع آنهاست که با انسانها، که اکنون بیش از ماشین شده اند، با حرمت رفتار کنند.

ایمانوئل کانت، کنیگزبرگ در پروس، سی‌ام سپتامبر ۱۷۸۴